

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن

ابراهیم متقی^۱

چکیده

بسیاری از نظریه پردازان موضوعات منطقه‌ای و سیاست خارجی، مفهوم «معامله قرن»^۲ را در ارتباط با امکان‌پذیری طرح صلح فلسطین و رژیم صهیونیستی براساس میانجیگری ایالات متحده تبیین می‌نمایند. چنین رویکردی به معنای پذیرش متقابل بازیگرانی در خاورمیانه عربی و آسیای جنوب غربی است که هر یک از آنان دارای اهداف و مطلوبیت‌های خاصی در سیاست بین‌الملل هستند. در «معامله قرن» این مفهوم مورد تأکید قرار گرفت که زمینه برای شکل‌گیری دولت مستقل فلسطینی به وجود می‌آید. در حالی که ساختار و فرآیند پیش‌بینی شده طرح معامله قرن، هیچگونه اصلاتی برای حاکمیت ملی فلسطین مشاهده نمی‌شود؛ دولتی که شامل نیمی از کرانه باختری، نوار غزه و چند محله از بیت‌المقدس شرقی را دربر می‌گرفت. براساس طرح معامله بزرگ قرن، شهر «ابودیس» به‌عنوان پایتخت دولت فلسطینی محمود عباس پیش‌بینی شده است. این طرح در دوران باراک اوباما هیچ‌گاه از سوی آمریکایی‌ها مورد پذیرش و تأکید قرار نگرفت. براساس طرح معامله قرن که از سوی دونالد ترامپ حمایت شده، بسیاری از روستاها و محله‌های عربی که فلسطینی‌ها در آن زندگی می‌کنند، به دولت خودگردان واگذار خواهد شد به‌گونه‌ای که یک معبر برای دسترسی آنان به مسجداقصی نیز پیش‌بینی می‌شود. در فرآیند معامله قرن، دولت‌های عرب خاورمیانه در آینده با بن‌بست ژئوپلیتیکی و ابهام امنیتی روبرو خواهند شد. پرسش اصلی مقاله آن است که: «پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن کدام است؟». فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «معامله قرن منجر به تغییر در موازنه هویتی و ژئوپلیتیکی در روابط جهان اسلام و ایالات متحده گردیده و این امر منجر به افزایش ستیزش‌های بیشتر خواهد شد». در تنظیم مقاله از رهیافت موازنه تهدید استفاده می‌شود. موازنه تهدید برای کاهش نقش ایران به عنوان حامی محور مقاومت محسوب

۱. استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران emottaghi@ut.ac.ir

2. Deal of the Century

۲ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

می‌شود. ایالات متحده و رژیم صهیونیستی رویکرد معامله قرن را به‌عنوان مقدمه‌ای برای صلح‌سازی منطقه‌ای از طریق بی‌اثرسازی جنبش مقاومت در آسیای جنوب غربی و شرق مدیترانه می‌دانند. واژگان کلیدی: معامله قرن، موازنه منطقه‌ای، محور مقاومت، انعطاف‌پذیری ژئوپلیتیکی، کنترل هویت

مقدمه

مفهوم معامله قرن از این جهت اهمیت دارد که زمینه تغییر در شکل‌بندی‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در حوزه همجوار رژیم صهیونیستی را به وجود می‌آورد. رژیم صهیونیستی تلاش دارد تا بقا و امنیت خود را بر اساس مشارکت و همکاری برخی از کشورهای منطقه‌ای تنظیم کند. ایالات متحده به‌عنوان قدرت بزرگ جهانی تلاش داشته تا نقش میانجی در روند صلح خاورمیانه ایفا نماید. برخی از پژوهشگران به این موضوع اشاره دارند که طرح معامله قرن، مسائل راهبردی، ایالات متحده و کشورهای منطقه‌ای را دچار مشکل دیپلماتیک می‌نماید.

انتقال سفارت امریکا به بیت‌المقدس، نقش دونالد ترامپ را به‌عنوان بازیگر موازنه‌دهنده کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی کاهش داده است. براساس طرح معامله قرن مقرر گردید که دو موضوع اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. اول آنکه شهرک‌سازی صهیونیست‌ها در مناطق اشغالی متوقف شود. دوم آنکه مشکل آوارگان فلسطین برطرف گردیده و به این ترتیب زمینه برای استقرار گروه‌های آواره در مناطق اشغالی به‌وجود آید. دفتر سیاسی حماس مخالفت خود را با آنچه که به‌عنوان معامله قرن نامیده می‌شود، به دلیل نادیده گرفتن حق حاکمیت فلسطینی‌ها اعلام داشته است.

جنبش مقاومت فلسطین برای خنثی‌سازی طرح معامله قرن، راهبرد «تظاهرات برای بازگشت» تا تحقق اهداف گروه‌های فلسطینی را در دستور کار قرار داده است. چنین رویکردی به مفهوم گسترش مبارزه مدنی و کنش غیرخشونت‌آمیز برای افشای سیاست سرکوب توسط رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود. موضوع معامله قرن تاکنون مورد پذیرش گروه‌های اجتماعی در فلسطین نیز قرار نگرفته است. علت اصلی آن را می‌توان در پیامدهای چنین فرآیندی برای امنیت‌سازی منطقه‌ای و آینده‌هویت سیاسی کشورهای جهان عرب و فلسطین دانست.

گروه‌های فلسطینی در بیان علت مخالفت خود با طرح معامله قرن به این موضوع اشاره دارند که اولاً حق بازگشت آوارگان ماهیت قانونی دارد. دوم اینکه آنان قدس را به‌عنوان پایتخت فلسطین می‌دانند. کشورهای مصر، اردن و روسیه در زمره مخالفین طرح معامله بزرگ قرن محسوب می‌شوند. سیدحسین نصرالله نیز چنین طرحی را به‌عنوان مشکلی بزرگ برای آینده گروه‌های فلسطینی دانست، فرآیندی که می‌تواند چالش‌های جدیدی را برای کشورهای منطقه ایجاد نماید.

واقعیت آن است که هم‌اکنون اختلاف‌های زیادی بین مقام‌های کشورهای عربی در ارتباط با معامله قرن به‌وجود آمده است. بسیاری از کارشناسان مسائل منطقه‌ای نیز به این موضوع اشاره دارند که

۴ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

معامله قرن براساس سیاست‌های تهاجمی ترامپ شکل گرفته و نشانه آن را باید انتقال سفارت ایالات متحده از تل‌آویو به بیت‌المقدس دانست. چنین رویکردی به گونه اجتناب‌ناپذیر نمی‌تواند تأثیر خود را در الگوی کنش همکاری‌جویانه گروه‌های فلسطینی برای پذیرش طرح معامله قرن فراهم آورد (احمدی، بدیعی و حیدری، ۱۳۹۶: ۱۲۵).

روند اجرایی‌سازی طرح معامله قرن در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ بارها به تأخیر افتاده است. آخرین بار انتخابات زودهنگام رژیم صهیونیستی، دلیل این تأخیر بود. پیروزی نتانیاهو در انتخابات می ۲۰۱۹ بار دیگر موضوع مربوط به معامله قرن را در مرکز سیاست امنیتی رژیم صهیونیستی، کشورهای خاورمیانه و ایالات متحده قرار داده است. در جریان مبارزات انتخاباتی رژیم صهیونیستی، رقبای بنیامین نتانیاهو از تأخیر اعلام این توافق از سوی ایالات متحده استقبال کردند. بخشی از موفقیت نسبی نتانیاهو در انتخابات کنیست ناشی از مطلوبیت طرح معامله قرن برای بسیاری از گروه‌های فلسطینی است. حالا که بنیامین نتانیاهو در انتخابات پیروز شده، امریکایی‌ها منتظرند او کابینه خود را تشکیل دهد؛ کابینه‌ای که احتمالاً از همیشه بیشتر به سوی ایدئولوژی ضد فلسطینی و امت رژیم صهیونیستی، تمایل خواهد داشت. با این وصف، اگر همه چیز آن‌گونه که در رسانه‌های عمومی رژیم صهیونیستی بازتاب دارد پیش برود، این طرح باید در جولای و آگوست ۲۰۱۹ اعلام شود.

در اول ژوئن ۲۰۱۹ مقام‌های امریکایی اعلام داشتند که پیگیری طرح معامله قرن تا سال ۲۰۲۰ به تأخیر می‌افتد. حامیان اصلی طرح معامله قرن در آمریکا را افرادی همانند «جرالد کوشنر»، «جیسون گرین بلت» فرستاده ویژه امریکا در امور خاورمیانه و «دیوید فریدمن» سفیر امریکا در رژیم صهیونیستی تشکیل می‌دهند. طرح معامله قرن حتی با رویکرد «راه‌حل دو کشور» مغایرت داشته و مبتنی بر نقش محوری رژیم صهیونیستی در قالب «راه‌حل یک کشور» خواهد بود. بسیاری به این موضوع اشاره دارند که معامله قرن، هویت و موجودیت گروه‌های فلسطینی را تحت‌الشعاع قدرت و راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی قرار می‌دهد. در نتیجه چنین فرآیندی، هویت و موقعیت گروه‌ها و دولت فلسطینی ماهیت حاشیه‌ای پیدا خواهد کرد.

۱. عناصر بنیادین طرح معامله قرن

طرح معامله قرن بخشی از راهبرد مشترک کشورهای منطقه‌ای و بازیگران غربی برای کنترل امنیت منطقه‌ای خاورمیانه عربی و آسیای جنوب غربی محسوب می‌شود. چنین رویکردی بعد از «کنفرانس مادرید» و «طرح اسلو» از اهمیت ویژه‌ای برای کارگزاران سیاسی و دیپلماتیک

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن ۵

کشورهای منطقه‌ای برخوردار بوده است. بسیاری از کنفرانس‌ها و گردهمایی‌های منطقه‌ای معطوف به اتخاذ سازوکارهایی برای کنترل منازعه بوده و از این طریق تلاش داشتند تا زمینه‌های صلح‌سازی بر اساس «مزیت نسبی رژیم صهیونیستی» در محیط منطقه‌ای را به وجود آورند (احمدی فشارکی و گودرزی، ۱۳۹۳: ۴۵).

۱-۱. متقاعدسازی کشورهای جهان عرب درباره مزیت نسبی رژیم صهیونیستی

متقاعدسازی یکی از سازوکارهای کنش راهبردی کشورها براساس سازوکارهایی همانند دیپلماسی، تهدید، تحریم و اجبار می‌باشد. کشورهای جهان غرب از ابزارهای متنوعی برای محدودسازی بازیگران پیرامونی بهره می‌گیرند. همواره آمریکا و اروپا تلاش داشته‌اند تا زمینه‌های لازم برای کنترل جهان عرب از طریق افزایش مزیت نسبی رژیم صهیونیستی را فراهم آورند. صهیونیست‌ها به‌عنوان مجموعه مهاجر محسوب می‌شوند که حوزه‌های قدرت اقتصادی و راهبردی خود را در خاورمیانه عربی تثبیت کرده‌اند.

کشورهای جهان غرب نیز با قالب‌های هنجاری و الگوی کنش سیاسی رژیم صهیونیستی برای کنترل محیط پیرامونی هماهنگی بیشتری دارند. از سال ۱۹۴۸ به بعد، همواره کشورهای غرب بر حقوق جانبی فلسطینی‌ها و همچنین قابلیت راهبردی رژیم صهیونیستی تاکید داشته‌اند. نقش‌آفرینی رژیم صهیونیستی در محیط منطقه‌ای از این جهت اهمیت دارد که به‌عنوان نیروی مؤثر برای موازنه‌گرایی نیروهای رادیکال و انقلابی محسوب می‌شود. بسیاری از نظریه‌پردازان آمریکایی به این موضوع اشاره دارند که رژیم صهیونیستی، اهداف راهبردی آمریکا را در محیط منطقه‌ای تأمین می‌کند (پایپر، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

برخی دیگر از نظریه‌پردازان همانند «نوام چامسکی» به این موضوع اشاره دارند که رژیم صهیونیستی چالش‌های بیشتری را برای امنیت منطقه‌ای آمریکا به وجود می‌آورد. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که کنترل ثبات و امنیت خاورمیانه از طریق تثبیت حقوق و جایگاه راهبردی گروه‌های رقیب در منطقه حاصل می‌شود. ترامپ و تیم محافظه‌کار سیاست خارجی آمریکا تلاش دارند تا زمینه‌های ایجاد توازن قدرت منطقه‌ای از طریق همکاری‌های چندجانبه را فراهم آورند. همکاری‌های چندجانبه می‌تواند نقش گروه‌های رقیب در محیط امنیتی خاورمیانه را متعادل نماید.

روندهای پیگیری طرح معامله قرن از دهه ۱۹۹۰ به بعد به گونه مرحله‌ای اهمیت پیدا کرده و گاهی اوقات به فراموشی سپرده شده است. محور اصلی طرح معامله قرن، سازماندهی فرآیندهای دیپلماتیک برای کنترل منازعات از طریق کاهش قدرت بازیگران مقاومت خواهد بود. «کوشنر» را

۶ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

می‌توان نماینده دولت ترامپ برای حل و فصل اختلافات ایجاد شده در روابط کشورهای منطقه‌ای دانست. کوشش تلاش دارد تا ادراک نسبتاً مشترکی در روابط بازیگران منطقه‌ای با قدرت‌های بزرگ به وجود آورد.

۲-۱. معامله قرن در اندیشه ترامپ و کوشش

کوشش به‌عنوان مشاور سیاسی رئیس‌جمهور آمریکا نقش محوری در سازماندهی معامله قرن دارد. کوشش که خود یک یهودی بوده و خانواده آنان در ساختار اقتصادی آمریکا از جایگاه محوری برخوردار است، نقش موازنه‌دهنده و سازماندهی‌کننده فرآیندهای معامله قرن و موازنه منطقه‌ای رژیم صهیونیستی و مجموعه‌های جهان عرب را عهده‌دار است. کوشش و ترامپ از سازوکارهایی بهره می‌گیرند که تضاد کشورهای جهان عرب با ایران در قالب فرآیندهای موازنه تهدید افزایش می‌یابد. چنین فرآیندی را می‌توان در قالب اقتصاد سیاسی نظامی‌گری تبیین نمود (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۷۵).

اندیشه اصلی کوشش، بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماتیک برای متقاعدسازی کشورهای جهان عرب و گروه‌های فلسطینی است. واقعیت محیط منطقه‌ای بیانگر نشانه‌هایی است که ادراک نسبتاً متفاوتی درباره ماهیت و کارکرد دولت فلسطینی وجود دارد. رژیم صهیونیستی تلاش دارد تا موجودیت دولت فلسطینی را به لحاظ هویتی و شهروندی پذیرفته، اما هیچگونه جایگاه راهبردی برای آن ایجاد نکند. استقرار گروه‌های فلسطینی در وضعیت «شبه تحت‌الحماگی» را می‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین دغدغه رژیم صهیونیستی و حتی دونالد ترامپ دانست.

ترامپ و کوشش تاکنون رویکرد دقیق خود را درباره «ماهیت دولت فلسطینی» بیان نداشته‌اند. آنان به این موضوع اشاره دارند که فلسطینی‌ها باید از حق «زندگی شهروندی» برخوردار باشند. زندگی شهروندی به مفهوم پذیرش قواعد سیاسی حاکم بر سرنوشت گروه‌های فلسطینی خواهد بود. به همین دلیل است که مجموعه‌های مقاومت از چنین پیشنهادی حمایت به عمل نیاورده‌اند. کوشش نیز در توضیح اینکه چرا حتی درباره یک کشور و دو کشور هم حرفی نمی‌زند، گفت: راه‌حل دو کشور برای دو طرف به یک معنا نیست و هر کدام تصورات متفاوتی دارند؛ به همین دلیل نیز دولت کنونی آمریکا تصمیم گرفته که از این ادبیات استفاده نکند.

کوشش بر این امر واقف است که آینده بیت‌المقدس، شکل تقسیم‌بندی و چگونگی اداره اماکن مقدس آن، یکی از موضوعات اساسی اختلاف‌برانگیز است. با این حال تبلیغات رسمی آمریکا درباره طرح صلح بر این مبنا استوار است که مواضع هر دو طرف در نظر گرفته شود. اگرچه دولت

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن ۷

فلسطینی و بسیاری از کشورهای خاورمیانه عربی نسبت به سیاست انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس مخالفت دارند، اما کوشش و ترامپ تمایلی به تبیین رویکرد راهبردی خود در مورد امنیت منطقه‌ای ندارند.

کوشش و ترامپ تلاش دارند تا کشورهای منطقه‌ای را متقاعد سازند که امنیت‌سازی بدون توجه به معادله قدرت حاصل نخواهد شد. سیاست عمومی آمریکا در دوران ترامپ بر نشانه‌هایی از کنش سیاسی رقابت‌آمیز با کشورهای رادیکال و گروه‌های انقلابی قرار دارد. چنین رویکردی طبعاً چالش‌های خاص خود را در محیط منطقه‌ای ایجاد می‌کند. طبعاً متقاعدسازی بازیگران منطقه‌ای کاری دشوار و پرمخاطره برای کارگزاران سیاست خارجی ایالات متحده خواهد بود.

روند متقاعدسازی در شرایطی حاصل می‌شود که یکپارچگی تئوریک و هویتی در منطقه وجود داشته باشد. تضادهای سیاسی و هویتی کشورهای منطقه طبعاً چالش‌های خاص خود را برای کارگزاران سیاست خارجی آمریکا همانند کوشش و ترامپ ایجاد خواهد کرد. مقام‌های عربستان و رژیم صهیونیستی به این موضوع اشاره دارند که تحقق طرح معامله قرن بدون مقابله جدی با ایران امکان‌پذیر نخواهد بود. نظریه‌پردازان راهبردی آمریکا بر این امر واقفند که رویارویی با ایران و جبهه مقاومت، منطقه را در وضعیت خشونت و بی‌ثباتی غیرقابل کنترل قرار خواهد داد. خشونت منطقه‌ای منجر به افزایش قیمت نفت، بی‌ثباتی در خطوط کشتیرانی و تغییر در شاخص‌های معامله بورس در کشورهای منطقه خواهد شد.

۳-۱. سیاست موازنه تهدید در اهداف راهبردی طرح معامله قرن

ضرورت‌های معادله قدرت و سیاست موازنه تهدید ایجاب می‌کند که آمریکا از سازوکارهای مفهومی استفاده کند که موقعیت رژیم صهیونیستی در خاورمیانه عربی، آسیای جنوبی غربی و شرق مدیترانه تثبیت شود. واقعیت آن است که طرح معامله قرن را باید بخشی از سازوکارهای امنیت‌سازی آمریکا در حوزه منطقه‌ای دانست. هرگونه توافق منطقه‌ای مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه و توزیع قدرت بین بازیگران درگیر خواهد بود. نگرش آمریکا در مورد این طرح، مبتنی بر «ضرورت‌های امنیتی رژیم صهیونیستی» خواهد بود.

مهم‌ترین مسئله امنیت رژیم صهیونیستی را می‌توان طرح مفاهیمی همانند تروریسم و کنش گروه‌های تروریستی دانست که در نگرش آمریکا و رژیم صهیونیستی شامل گروه‌هایی همانند حماس و جهاد اسلامی خواهد شد. طرح چنین مفاهیمی به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر، اندیشه‌ی سیاسی و راهبردی کشورهای منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار خواهد داد. واقعیت آن است هنوز گام‌های بسیاری

۸ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

وجود دارد که می‌تواند آینده طرح معامله قرن را تحت تأثیر قرار دهد. محورهای اصلی معامله قرن را می‌توان بر اساس توافقی دانست که بین رژیم صهیونیستی، دولت فلسطین و حماس امضا می‌شود.

مهم‌ترین مطلوبیت و دستاورد رژیم صهیونیستی آن است که شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی مورد پذیرش گروه‌های فلسطینی قرار می‌گیرند. در عین حال، دولت فلسطین در حوزه کرانه باختری و نوار غزه شکل می‌گیرد. چالش شهرک‌سازی همواره یکی از دغدغه‌های اصلی گروه‌های فلسطینی، دولت فلسطین و کشورهای اروپایی بوده است. بسیاری از نمایندگان کنگره امریکا و حتی دولت باراک اوباما در زمره مخالفین اصلی شهرک‌سازی رژیم صهیونیستی در مناطق اشغالی محسوب می‌شوند. تفکر رژیم صهیونیستی بر «پیروزی و غلبه» قرار دارد. در چنین نگرشی، هرگونه کنش رژیم صهیونیستی را معادله قدرت تنظیم می‌کند.

۴-۱. سرنوشت مناطق اشغالی در طرح معامله قرن

یکی از موضوعات اصلی معامله قرن را «سرنوشت قدس» و «چگونگی تقسیم بیت‌المقدس» بین بازیگران هویتی رقیب تشکیل می‌دهد. در معامله قرن به این موضوع اشاره شده است که قدس دارای شهرداری فراگیر بوده و تمامی مسئولیت‌های اداره شهر بر عهده شهرداری است که توسط یهودی‌ها و فلسطینی‌ها انتخاب می‌شود. موضوع جابجایی اجتماعی و شهروندی گروه‌های مختلف از این جهت اهمیت دارد که «سیاست حفظ وضع موجود» در «بیت‌المقدس بعد از معامله قرن» در دستور کار قرار خواهد گرفت.

یکی دیگر از موضوعات اصلی معامله قرن را می‌توان مربوط به سرنوشت حوزه جغرافیایی نوار غزه دانست. منطقه‌ای که با سرزمین مصرها می‌تواند پیوند داشته باشد. امریکا تلاش دارد تا به هزینه کشورهای عربی، زمینه شکل‌گیری تأسیسات اقتصادی، اجتماعی و بوروکراتیک دولت آینده فلسطین را پرداخت نماید. چگونگی پیوند نوار غزه با کرانه باختری از طریق بزرگراهی انجام می‌شود که هزینه‌های آن را کشورهای عربی پرداخت خواهند کرد.

بخشی از تأسیسات خدمات اجتماعی نیز مربوط به کمک‌های چندجانبه‌ای است که دولت‌های عربی همانند مصر و عربستان پرداخت می‌کنند. تأسیسات مربوط به انتقال آب زیرزمینی تصفیه شده به حوزه‌های شهروندی نیز در این حوزه جغرافیایی برقرار می‌شود. چنین بزرگراهی به لحاظ ژئوپلیتیکی، هیچ‌گونه ارزش راهبردی ندارد، زیرا از عرض ژئوپلیتیکی محدودی برخوردار است. در مناطقی که نشانه‌هایی از تعارض وجود دارد، طبیعی است که کشورها نمی‌توانند امنیت خود را

در قالب «ابهام ژئوپلیتیکی» تنظیم نمایند.

۲. اهداف راهبردی طرح معامله قرن

تبعیض راهبردی در فضای معامله قرن، مربوط به سازوکارهایی است که زمینه برای «خلع سلاح دولت فلسطین و گروه‌های فلسطینی» به وجود می‌آید. طبعاً چنین وضعیتی با اهداف آغازین و ثانویه گروه‌های فلسطینی هماهنگی نداشته است. بر اساس شکل‌بندی‌های راهبردی طرح معامله قرن، ضرورت‌های امنیت منطقه‌ای تابعی از اراده و اقتدار سیاسی رژیم صهیونیستی قرار می‌گیرد. در چنین فرآیندی، دولت فلسطینی در وضعیت «تحت‌الحماگی رژیم صهیونیستی» قرار می‌گیرد. چنین وضعیتی به مفهوم آن است که رژیم صهیونیستی به نام مردم فلسطین می‌تواند بر شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای تأثیر گذارد. چنین رویکردی با هدف کاهش قدرت جبهه مقاومت سازماندهی شده است. رژیم صهیونیستی موضوع مربوط به دفاع و امنیت را بر اساس ضرورت‌های راهبردی خود تنظیم می‌کند. نکته قابل توجه آن است که هزینه‌های امنیت فلسطین که توسط رژیم صهیونیستی در قالب ساختار تحت‌الحماگی شکل می‌گیرد، می‌بایست توسط دولت‌های عربی پرداخت شود. چنین رویکردی را می‌توان به مفهوم تحت‌الحماگی با هزینه دیگرانی دانست که محور اصلی سیاست خود را بر حمایت از جهان اسلام قرار داده‌اند. حمایتی که ماهیت محافظه‌کارانه داشته و نتیجه آن را می‌توان در آینده پرابهام امنیت منطقه‌ای جستجو نمود.

۲-۱. عبور از تعادل شکننده و نیروی مقاومت

شکل‌بندی قدرت و امنیت در خاورمیانه عربی و مساله فلسطین با نشانه‌هایی از تعادل شکننده همراه است. در فضای تعادل شکننده، هیچ یک از بازیگران قادر به ایفای نقش نیروی موازنه‌دهنده نخواهند بود. اگرچه رژیم صهیونیستی از قدرت نظامی و قابلیت عملیاتی ویژه‌ای در محیط منطقه‌ای برخوردار است اما نیروی مقاومت می‌تواند از طریق سازوکارهای مربوط به «کنش نامتقارن» زمینه لازم برای حفظ موجودیت خود را فراهم کند. نیروی مقاومت در سه دهه گذشته محور اصلی تعادل شکننده در منطقه بوده است.

موازنه تهدید از این جهت اهمیت دارد که امکان همکاری فراگیر مرکزیت جهان عرب به رهبری عربستان و مصر با رژیم صهیونیستی را در روند طرح معامله قرن امکان‌پذیر می‌سازد. طرح معامله قرن، نیازمند برنامه زمانبندی شده‌ای است که گام آغازین آن بر اساس «خلع سلاح حماس و گروه‌های مقاومت» حاصل می‌شود. ترامپ تلاش دارد تا سازوکاری را تنظیم نماید که سرکوب

۱۰ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

فلسطینی‌ها توسط رژیم صهیونیستی انجام گرفته و هزینه آن نیز از سوی دولت‌های عربی پرداخت شود. واقعیت آن است که شرایط «موازنه تهدید» منجر به تحقق چنین فضایی در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود.

گام دوم خلع سلاح حماس را می‌توان در قالب سازوکارهایی جستجو نمود که منجر به شکل‌گیری «نیروهای دست‌نشانده تحقیر شده» خواهد شد. در طرح معامله قرن، پیش‌بینی شده است که اگر نیروهای نظامی حماس، سلاح خود را بر زمین بگذارند، آنان حقوق ماهیانه خود را دریافت خواهند کرد. چنین وضعیتی به مفهوم آن است که نیروی مقاومت به «نیروی دست‌نشانده نظامی و امنیتی رژیم صهیونیستی» تبدیل خواهد شد. فرآیندی که نه تنها ساختار جدید نظامی و امنیتی را شکل می‌دهد، بلکه زمینه‌های لازم برای «بازتولید قالب‌های هویتی نوظهور» را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در این فرآیند زمینه برای «ظهور پادگفتمان» به وجود می‌آید.

گام سوم مبتنی بر به‌کارگیری سازوکارهایی است که «حوزه مقاومت» به «عرصه تجارت» تبدیل شود. بسیاری از نظریه پردازان نئولیبرال به این موضوع اشاره دارند که اگر سازوکارهای معطوف به گسترش همکاری‌های اقتصادی بین گروه‌های مختلف هویتی به وجود آید، در آن شرایط نشانه‌هایی از «صلح‌سازی فراهویتی» حاصل خواهد شد. براساس جدول زمانبندی شده، مرزهای غزه صرفاً در شرایطی می‌تواند ماهیت اقتصادی و تجاری داشته باشد.

خلع سلاح گروه‌های فلسطینی در زمره گام‌های آغازین اجرای معامله قرن خواهد بود. رژیم صهیونیستی بر اساس توافق معامله قرن به‌عنوان محور کنترل امنیتی فلسطینی‌های نوار غزه و کرانه باختری ایفای نقش می‌نماید. نکته قابل توجه آن است که دریا می‌بایست به جای مرکزی برای نقش‌یابی نظامی بازیگران، به‌عنوان بخشی از حوزه مبادله اقتصادی انجام گیرد. طبیعی است که در چنین فرآیندی، تمامی کنترل حوزه‌های دریایی نوار غزه نیز توسط گشتی‌های نیروی دریایی رژیم صهیونیستی سازماندهی خواهد شد.

۲-۲. بازتولید آمایش ژئوپلیتیکی و ساختاری

هرگونه برنامه‌ریزی راهبردی نیازمند توزیع قدرت سرزمینی، اقتصادی و راهبردی خواهد بود. معامله قرن به‌گونه‌ای سازماندهی شده که موقعیت عربستان به‌عنوان بازیگر تاثیرگذار در حوزه اقتصادی و راهبردی گروه‌های فلسطینی افزایش می‌یابد. عربستان، امارات عربی متحده، اردن و مصر هرکدام در چگونگی اجرای معامله قرن در تعامل با ایالات متحده و گروه‌های فلسطینی، نقش سیاسی و راهبردی خاصی را ایفا می‌کند. در این فرآیند، عربستان بخشی از خاک خود را به اردن

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن ۱۱

واگذار می‌کند تا در نهایت رژیم صهیونیستی بخش گسترده‌تری از فلسطین را تصاحب کند. طرح معامله قرن، به‌گونه اجتناب‌ناپذیری نقش ژئوپلیتیکی خاورمیانه را با تغییراتی همراه خواهد ساخت. همکاری‌های مصر و عربستان را می‌توان به عنوان بخشی از سازوکارهایی دانست که براساس معادله تغییر و دگرگونی ژئوپلیتیکی حاصل شده است. واگذاری جزایر «تیران» و «صنافیر» مصر به عربستان، مقدمه‌ای برای اجرای معامله قرن محسوب می‌شود. معامله قرن را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از تغییرات سرزمینی برای پذیرش آرایش جدیدی از معادله اقتصادی و راهبردی دانست.

تغییرات معامله قرن مشابه شرایطی است که کشورهای جهان غرب در قالب «پیمان سور» در سال ۱۹۱۹ تنظیم نمودند. در اوایل دهه ۱۹۲۰ موجودیت امپراتوری عثمانی به صورت تدریجی در حال افول بود. ظهور برخی از چهره‌های سیاسی، نظامی و امنیتی را می‌توان محور اصلی نقش‌یابی نیروهایی دانست که تغییرات سیاسی را براساس شکل‌بندی‌های جغرافیایی و ساختار ژئوپلیتیکی جدید به وجود آوردند. معادله جدیدی شکل گرفت که به موجب آن نه تنها ساختار جغرافیایی و ژئوپلیتیکی منطقه، بلکه شکل‌بندی‌های سیاسی کشورهای منطقه نیز در معرض تغییرات بنیادین خواهند بود.

اردن نقش محلل در ارتباط با معامله قرن را عهده‌دار خواهد بود. بخشی از حوزه‌های جغرافیایی اردن برای دولت و گروه‌های فلسطینی اختصاص می‌یابد. رژیم صهیونیستی نیز بخشی از حوزه‌های نوار غزه را در کنترل خود قرار می‌دهد. بخش‌هایی از حوزه جغرافیایی مصر شامل جزایر تیران و صنافیر به عربستان واگذار گردیده و این امر می‌تواند زمینه لازم برای تغییرات جغرافیایی را به وجود آورد. تغییراتی که از آن به عنوان «تبادل اراضی» نام برده شده است.

۳-۲. رشد اقتصادی و کنترل هویت مقاومت

برخی از نظریه پردازان کارکردگرا به این موضوع اشاره دارند که هرگاه زمینه برای همکاری‌های اقتصادی کشورها به وجود آید، در آن شرایط منازعات تاریخی کاهش پیدا می‌کند. منازعات تاریخی در منطقه خاورمیانه عربی محور اصلی رویارویی بازیگران رقیب گردیده است. بازیگرانی که دارای ریشه‌های تاریخی متمایز و متفاوت هویتی هستند. چنین بازیگرانی موقعیت خود را در محیط منطقه‌ای ارتقا داده و از این طریق توانسته‌اند زمینه‌های لازم برای هویت مقاومت را به وجود آورند. نادیده گرفتن تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی منجر به گسترش چالش‌های امنیتی می‌شود (Daalder and Lindsay, 2018: 38).

نظریه پردازان نوسازی همانند کارکردگرایان به این موضوع اشاره دارند که هرگونه شکل‌بندی هویتی می‌تواند زمینه‌های لازم برای کاهش رشد اقتصادی را به وجود آورد. در حالی که رهیافت رشد اقتصادی معطوف به گسترش همکاری‌های میان‌منطقه‌ای بوده و از این طریق هریک از بازیگران می‌توانند در ازای دستاوردهای اقتصادی بیشتر از سازوکارهای تعارض عبور کنند. به عبارت دیگر، طرح معامله قرن را می‌توان تابعی از معادله «رشد اقتصادی در برابر امنیت رژیم صهیونیستی» دانست (Shapira and Diker, 2007: 17).

رویکردی که به گونه تدریجی جایگزین اندیشه‌های اسحاق رابین و شیمون پرز در قالب «امنیت در برابر زمین» نامگذاری شده است. در چنین فرآیندی می‌توان نقش کارگزاران اقتصادی آمریکا را در کنترل محیط منطقه‌ای به عنوان نیروی اثربخش تحلیل نمود. «ویکی وارد» در کتاب «کوشنر و شرکای او؛ طمع و فساد» به این موضوع اشاره دارد که بدون همکاری عمیق بین رژیم صهیونیستی، عربستان، امارات، اردن و مصر؛ معامله قرن و تغییرات ژئوپلیتیکی مربوط به آن هیچگاه اجرا نخواهد شد.

معامله قرن به ویژه در زمینه نظریه حل درگیری‌ها از طریق صلح اقتصادی که مبتنی بر بهبود شرایط فلسطینی‌ها و معیشت آنها در مقابل چشم‌پوشی از خواسته‌های منطقه‌ای در فلسطین است، معنا پیدا می‌کند. در واقع کوشنر به دنبال آن است تا سعودی‌ها و اماراتی‌ها کمک‌های اقتصادی به فلسطینی‌ها ارائه دهند که از آن جمله، ایجاد خطوط لوله نفت از عربستان سعودی تا غزه است، به نحوی که بنا نمودن پالایشگاه و بندری برای حمل و نقل دریایی و همچنین راه‌اندازی ایستگاه‌هایی برای تصفیه آب‌ها ممکن شود تا اوضاع اقتصادی فلسطین بهتر شده و میانگین بیکاری کاهش یابد (Abu Mustafa, 2018: 21).

۲-۴. دیپلماسی اجبار و سازماندهی تهاجم علیه ایران

معامله قرن را می‌توان نقشه صلح جدید خاورمیانه دانست که حوزه سیاست، اقتصاد و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی را با یکدیگر پیوند می‌دهد. عدم همکاری هر یک از بازیگران منجر به ایجاد چالش در ماهیت و نتیجه پیمان صلح جدید خواهد شد. استفان والت در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که فشارهای دونالد ترامپ علیه ایران برای آن است که میزان مخالفت حوزه مقاومت با معامله قرن کاهش یابد. واقعیت آن است که اگر هدف اصلی ایالات متحده معامله قرن باشد، طبیعی است که لشگرکشی آمریکا به خلیج فارس نمی‌تواند با اهداف «درگیرسازی ایران» انجام پذیرد (Walt, 2019: 2).

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن ۱۳

لشگرکشی، بخشی از سیاست تهدید برای «انعطاف‌پذیری ایران» محسوب می‌شود. والت به این موضوع اشاره دارد که شاید ترامپ، مایک پومپئو، وزیر خارجه و جان بولتون، مشاور امنیت ملی، در عمق وجود خود می‌دانند که نظام ایران قرار نیست سقوط کند و قرار هم نیست مذاکره‌ای بر سر یک توافق بهتر از برجام برای آمریکا در کار باشد. بخشی از فشارهای ترامپ علیه ایران را می‌توان انعکاس تسویه‌حساب‌های شخصی احزاب و گروه‌های رقیب آمریکا دانست. بنابراین جای تعجب ندارد ترامپ، پومپئو و بولتون که از رویکرد باراک اوباما در قبال ایران انتقاد کرده‌اند، تحت فشار متحدان و لابی‌گری‌های محلی برای فشار بیشتر عمل نمایند. پومپئو بر این اعتقاد است که مقابله با ایران می‌تواند زمینه ثبات سیاسی بیشتری در منطقه به وجود آورد (Pompeo, 2018: 27).

رویکرد پومپئو و ترامپ مورد انتقاد بسیاری از نظریه‌پردازان واقع‌گرا و نئولیبرال آمریکایی قرار گرفته است. در این ارتباط، والت به این موضوع اشاره دارد که بعید است تحریم‌های شدیدتر علیه ایران، آنان را به پذیرش خواسته‌های آمریکا متقاعد کند؛ به‌ویژه آنکه ایالات متحده، دیگر از حمایت چندجانبه‌ای که در میان مذاکره برای برجام برخوردار بود، برخوردار نیست. بنابراین آمریکا به موازات سیاست‌های منطقه‌ای در قالب معامله قرن تلاش می‌کند تا گزینه‌های مختلفی همانند توافق بهتر برای آمریکا، فشارهای منطقه‌ای برای کاهش قدرت جبهه مقاومت و در نهایت محدودسازی قدرت ایران در فضای منطقه‌ای را پیگیری نمایند (Walt, 2019: 3).

اگرچه این ذهنیت وجود دارد که مایک پومپئو و جان بولتون از سیاست براندازی جمهوری اسلامی بهره می‌گیرند، اما واقعیت آن است که حمایت از گروه‌های اپوزیسیون برانداز نمی‌تواند تمامی اهداف ایالات متحده را تحقق بخشد. حمایت از چنین گروه‌هایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از ابزار فشار سیاسی و امنیتی علیه ایران دانست تا جمهوری اسلامی برای کنترل سیاست‌های آمریکا از سازوکارهای همکاری‌جویانه موثرتری با ایالات متحده استفاده نماید. والت به این موضوع اشاره دارد که ممکن است شمار ایرانی‌های مخالف دولت کم نباشد، اما اکثریت جمعیت این کشور میهن‌پرست و احتمالاً از ابرقدرتی که سعی دارد اقتصاد آنها را فلج کند، خشمگین هستند.

والت بر این اعتقاد است که زمامداران محافظه‌کار آمریکا به این موضوع واقف هستند که در صورت تغییر نظام در ایران، هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت بعدی ایران حامی و طرفدار آمریکا باشد. بنابراین اگر ایالات متحده تنها یک درس از عراق، افغانستان، لیبی، سومالی، سودان، یمن و سوریه آموخته باشد، این است؛ نظامی که جایگزین یک نظام نه‌چندان مطلوب می‌شود، اغلب پرمخاطره‌تر از قبلی است. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که هدف از کمپین اعمال فشار حداکثری، صرفاً تضعیف ایران و کاهش نفوذ آن در منطقه است.

بسیاری از نظریه پردازان آمریکایی همانند والت به این موضوع اشاره دارند که در این سناریوها همه اظهارات مربوط به تغییر نظام و اشاره به «همه گزینه‌های روی میز»، پوشالی هستند. براساس چنین ادراکی هرگونه تهدید ایران به مثابه تلاش برای معامله بر سر موضوع دیگری همانند امنیت منطقه‌ای است. بنابراین معامله قرن نیازمند اعمال فشارهای سیاسی و راهبردی آمریکا علیه ایران خواهد بود. آمریکایی‌ها نسبت به این موضوع واقف نیستند که فشارها تغییری در سیاست‌های کلی ایران ایجاد نمی‌کند و به تغییر نظام یا دستیابی به یک توافق بهتر نمی‌انجامد.

هدف ایالات متحده از آرایش نظامی و تحریم اقتصادی، کاهش حمایت ایران از جبهه مقاومت خواهد بود. بنابراین معامله قرن نه تنها موضوعی به نام فلسطین را در برمی‌گیرد، بلکه شرایط برای شکل‌گیری تغییرات بنیادین در محیط منطقه‌ای را حاصل می‌کند. بنابراین تنها نتیجه احتمالی این فشارها می‌تواند کاهش حمایت ایران از شرکای محلی و در نتیجه کاهش نفوذ آن در منطقه باشد. ضرورت‌های نظم لیبرال در نگرش ریچارد هاس مبتنی بر سازوکارهایی همانند مشارکت، همکاری و متقاعدسازی از طریق الگوهای است که به منافع و امنیت بیشتری برای کشورها منجر می‌شود (Haass, 2019: 25).

۳. معادله هزینه - فایده در سازماندهی و اجرای معامله قرن

هرگونه کنش سیاسی و امنیتی می‌تواند آثار و پیامدهای خاص خود را ایجاد کند. معامله قرن تأثیر خود را بر شکل‌بندی‌های جغرافیایی، ژئوپلیتیکی و امنیتی منطقه به جا می‌گذارد. هدف دونالد ترامپ را می‌توان اجرای «راهبرد ژئوپلیتیکی برنارد لویس» در خاورمیانه عربی دانست. در منطقه‌ای که تضادهای سیاسی متنوعی وجود دارد، طبیعی است که انجام هرگونه اقدام راهبردی می‌تواند پیامدهای خاص خود را ایجاد کند. بنابراین معامله قرن همانند هر موضوع راهبردی دیگر براساس معادله هزینه - فایده سنجش می‌شود. لویتسکی به این موضوع اشاره دارد که الگوی رفتاری ترامپ در مقابله با دموکراسی آمریکایی قرار دارد (لویتسکی و زیلات، ۱۳۹۷: ۲۷۵).

سیاست‌های آمریکا برای اعمال فشارهای سیاسی بیشتر از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند زمینه شکل‌گیری فرآیندی باشد که قابلیت اثرگذاری ایران برای حمایت از جبهه مقاومت در حوزه منطقه‌ای را کاهش دهد. در نگرش گروه‌های راهبردی آمریکا، هرگونه تعادل پایدار قدرت در منطقه نیازمند نشانه‌هایی از موازنه منطقه‌ای خواهد بود. در نگرش گروه‌های محافظه‌کار ایالات متحده، تهدیداتی همانند افراط‌گرایی، خشونت منطقه‌ای و سلاح‌های هسته‌ای صرفاً از طریق سازوکارهای نهادمند پاسخ می‌دهد. در چنین نگرشی، طبیعی به نظر می‌رسد که معامله قرن می‌تواند

شکل جدیدی از معادله نهادمند شده قدرت را فراهم سازد (Dalby, 2010: 29).

۱-۳. موازنه تهدید ائتلاف عربی عربستان علیه ایران

طرح معامله قرن در نگرش دولت ترامپ مبتنی بر حمایت کشورهای ثروتمند عربی خواهد بود. به موازات کشورهای حوزه خلیج فارس به رهبری عربستان، زمینه برای مشارکت اتحادیه اروپا در ایجاد تأسیسات زیربنایی برای زندگی شهروندی مردم فلسطین در نظر گرفته شده است. دولت ترامپ برای اجرای این پروژه، ۳۰ میلیارد دلار پیش‌بینی نموده که بخشی از آن به رژیم صهیونیستی پرداخت می‌شود. به عبارت دیگر، هزینه الحاق شهرک‌های یهودی که ماهیت غیرقانونی دارد، توسط کشورهای حامی طرح معامله قرن حاصل می‌شود. منتقدین ترامپ به این موضوع اشاره دارند که چنین فرآیندی با ضرورت‌های جهان لیبرال کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد (Deudney and Ikenberry, 2018: 31).

بخش قابل توجهی از هزینه‌های طرح ۳۰ میلیارد دلاری تأسیسات اقتصادی جدید توسط کشورهای عربی پرداخت می‌شود. امریکا و کشورهای اتحادیه اروپا نیز پذیرفته‌اند تا در هزینه‌های این طرح مشارکت نمایند. هزینه‌های پیش‌بینی شده به گونه‌ای است که هر یک از کشورها به میزان منفی که از امنیت منطقه‌ای به دست می‌آورند، پرداخت می‌نمایند. در این ارتباط سهم امریکا در حدود ۲۰ درصد، سهم اتحادیه اروپا ۱۰ درصد و کشورهای حوزه خلیج فارس که محور محافظه‌کاری منطقه‌ای محسوب می‌شوند، می‌بایست ۷۰ درصد هزینه‌ها را پرداخت نمایند.

۲-۳. بازتولید امنیت رژیم صهیونیستی در فضای همکاری جویانه

امنیت رژیم صهیونیستی همواره براساس غلبه نظامی، ظرافت امنیتی و سرسختی دیپلماتیک حاصل شده است. ایدئولوژی سیاسی رژیم صهیونیستی بر نشانه‌هایی از امنیت‌گرایی قرار دارد. امنیت در انگاره ذهنی رژیم صهیونیستی به منزله کاهش قدرت تهدیدساز سایر بازیگران است. به عبارت دیگر، رژیم صهیونیستی تمایلی به اتخاذ سازوکارهای همکاری جویانه با بازیگران منطقه‌ای ندارد. امنیت در انگاره سیاسی و ایدئولوژیک رژیم صهیونیستی ماهیت مطلق و فراگیر دارد. براساس چنین انگاره‌ای، رژیم صهیونیستی تلاش دارد تا از معادله معمای امنیت عبور نماید.

انگاره امنیت رژیم صهیونیستی یکی از موضوعات بنیادین سیاست خارجی ایالات متحده در دوران مختلف تاریخی بعد از ۱۹۴۸ بوده است. اندیشه تأسیس و افزایش قدرت رژیم صهیونیستی در خاورمیانه عربی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهای سیاست راهبردی انگلیس در قرن ۱۹

۱۶ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

براساس الگوی «اختلاف بینداز و حکومت کن» دانست. از سال ۱۹۴۸ به بعد همواره آمریکا، انگلیس و کشورهای اتحادیه اروپا از سیاست مزیت نسبی رژیم صهیونیستی در خاورمیانه بهره گرفته و زمینه افزایش قدرت نظامی آن را به وجود آورده‌اند.

اگرچه امنیت، بخش محوری سیاست راهبردی کشورها محسوب می‌شود، اما هر یک از واحدهای سیاسی برای تحقق امنیت از سازوکارهای منحصر به فردی استفاده می‌کنند. امنیت رژیم صهیونیستی با تفسیرهای مختلفی از سوی رؤسای جمهور آمریکا همراه بوده است. نتانیاهو در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما تلاش همه‌جانبه‌ای به انجام رساند تا مزیت نسبی رژیم صهیونیستی در محیط امنیتی خاورمیانه را ارتقا دهد. اگرچه روابط و الگوهای رفتاری نتانیاهو و باراک اوباما مطلوبیت ارتباطی محدودی داشته است، اما ایالات متحده در تمامی دوره‌های تاریخی، خود را موظف به حفاظت و حمایت از امنیت و بقای سیاسی رژیم صهیونیستی می‌داند (Karlin and Cafman, 2019: 63).

۳-۳. مزیت نسبی رژیم صهیونیستی و شکاف در گروه‌های فلسطینی

بحران‌های امنیتی خاورمیانه در دوران باراک اوباما، مزیت نسبی رژیم صهیونیستی را به گونه قابل توجهی افزایش داد. تشکیل دولت فلسطینی را می‌توان به عنوان بخشی از سیاست امنیتی و راهبردی آمریکا برای بقای رژیم صهیونیستی در محیط آشوب‌زده خاورمیانه دانست. در حالی که رژیم صهیونیستی از سازوکارهای مربوط به توسعه قدرت بهره گرفته و تلاش داشته تا زمینه‌های لازم برای ارتقای موقعیت و مطلوبیت امنیتی خود را فراهم آورد. بحران در سوریه و عراق بیشترین مزاد امنیتی را برای آینده سیاسی رژیم صهیونیستی به وجود آورد.

تجزیه کشورهای منطقه‌ای خاورمیانه همانند عراق را باید در زمره عواملی دانست که «قدرت نسبی رژیم صهیونیستی» در مقایسه با کشورهای مقتدر جهان عرب را افزایش خواهد داد. محدودسازی قدرت ایران در محیط امنیتی خاورمیانه را باید بخش دیگری از سیاست راهبردی دانست که زمینه نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای را فراهم می‌سازد. کاهش قدرت ایران از طریق سازوکارها و ابزارهای درهم‌تنیده‌ای شکل می‌گیرد. افزایش مزیت نسبی ارتش رژیم صهیونیستی، گسترش روابط رژیم صهیونیستی با کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی و شکاف در بین کشورهای منطقه‌ای را باید در زمره عواملی دانست که موقعیت رژیم صهیونیستی در منطقه را ارتقا خواهد داد. باراک اوباما درصدد بود تا امنیت منطقه‌ای را بر اساس ویژگی‌های عمومی جهان رئالیستی تنظیم نماید (Kotkin, 2018: 42).

۴. معامله قرن در انگاره عملگرایی ترامپ

جیمز متیس و رکس تیلرسون وزرای خارجه و دفاع وقت آمریکا تلاش نمودند تا برخی از انتظارات و نیازهای امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و کشورهای حوزه خلیج فارس را پاسخ دهند. یکی از اصلی‌ترین انتظارات کشورهای منطقه‌ای همانند عربستان، قطر، مصر و اردن را می‌توان حمایت آمریکا از دولت فلسطینی دانست. یکی از مشکلات فراروی شکل‌گیری دولت فلسطینی در تضادهای پنهان کشورهای جهان عرب و گروه‌های فلسطینی نهفته است. خریدهای نظامی فراگیر عربستان و سایر کشورهای منطقه خلیج فارس از آمریکا می‌بایست مابه‌ازای امنیتی در خاورمیانه پرتنش برای اینگونه از کشورهای محافظه‌کار جهان عرب داشته باشند. الگویی که دونالد ترامپ و تیم سیاست خارجی آمریکا در پیش گرفته، به گونه اجتناب‌ناپذیر منجر به افزایش نشانه‌های موازنه وحشت خواهد شد (Krepinevich, 2019: 19).

۴-۱. معامله قرن و معادله پترو - میلیتا

مفهوم پترو - میلیتا از دهه ۱۹۷۰ در ادبیات راهبردی خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفته است. ایران و عربستان در چارچوب دکترین نیکسون، بخش قابل توجهی از درآمد اقتصادی ناشی از استخراج، تولید و فروش نفت خود را برای خرید تسلیحات آمریکایی هزینه می‌کردند. هزینه‌های نظامی ایران در دهه ۱۹۷۰ تابعی از ضرورت‌های اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی بود. ترامپ تلاش دارد تا الگوی راهبردی نیکسون در «ساختار امنیت دوستونی»، ریگان در «ساختار فرماندهی مرکزی» و بوش پسر در «اقدامات پیشدستانه» را به عنوان عناصر بنیادین راهبرد امنیت منطقه‌ای خود مورد استفاده قرار دهد. تحقق چنین اهدافی نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماتیک، راهبردی و نظامی خواهد بود. رضانی به این موضوع اشاره دارد که همکاری‌های ایران و آمریکا در سال‌های دهه ۱۹۷۰ محور اصلی نظم ایرانی در خاورمیانه و خلیج فارس را به وجود آورده است. نظم ایرانی مبتنی بر نشانه‌هایی از همکاری‌گرایی جهان غرب با دولت ایران بوده است (Ramazani, 1986: 42).

نشانه‌های پترو - میلیتا را می‌توان در شکل‌بندی‌های امنیت خاورمیانه‌ای دوران ترامپ جستجو نمود. خرید تسلیحاتی عربستان از آمریکا بخشی از روند رشد اقتصادی آمریکا را پاسخ داده است. بازار اسلحه منجر به جنگ در پیرامون، رشد اقتصادی در مرکز و نظامی‌گری در فضای بین‌المللی خواهد شد. جیمز متیس وزیر دفاع وقت ایالات متحده با انعقاد قرارداد نظامی برای فروش هواپیماهای اف. ۳۵ فوق پیشرفته ایالات متحده به رژیم صهیونیستی نشان داد که مزیت نسبی رژیم

صهیونیستی در حوزه راهبردی حفظ خواهد شد.

معامله قرن می‌تواند زمینه لازم برای حداکثرسازی قابلیت راهبردی رژیم صهیونیستی را به وجود آورد. نتانیاهو امیدوار بود که در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، ضرورت‌های راهبردی رژیم صهیونیستی برای ارتقای قدرت و مزیت نسبی در ارتباط با کشورهای منطقه‌ای مورد توجه و پذیرش کاخ سفید قرار گیرد. بخشی از اهداف راهبردی ایالات متحده برای کنترل امنیت منطقه‌ای از طریق سازوکارهای معامله قرن تأمین خواهد شد. معامله قرن، امنیت نیابتی در سطوح منطقه‌ای را گسترش و تضادهای ژئوپلیتیکی را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تشدید می‌کند.

۲-۴. گسترش شکاف در بین گروه‌ها و کشورهای اسلامی خاورمیانه

گسترش شکاف بین بازیگران، بخشی از ضرورت‌های «موازنه تهدید» خواهد بود. ترامپ از راهبرد موازنه تهدید برای کنترل محیط پیرامونی بهره گرفته است. در این فرآیند، معامله قرن می‌تواند زمینه ایجاد انشعاب بین گروه‌های مختلف فلسطینی و کشورهای اسلامی را به وجود آورد. معامله قرن با روح همبستگی اسلامی در قالب آرمان، هویت و امنیت مغایرت خواهد داشت. اگرچه در این فرآیند، کشورهای جهان عرب تلاش نمودند تا زمینه ایجاد همبستگی بین کشورهای اسلامی در ارتباط با آینده فلسطین را سازماندهی کنند. بهره‌گیری از چنین رویکردی را می‌توان به‌عنوان بخشی از سیاست محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران از طریق ارتقای نقش تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی کشورهای جهان عرب دانست (Nia, 2011: 21).

۳-۴. گذار از میراث اوباما در امنیت خاورمیانه

خاورمیانه در زمره حوزه‌های منطقه‌ای پرتنش و آشوب‌زا تلقی می‌شود. در دوران باراک اوباما، آمریکا در استفاده از نیروی نظامی، گزینشی عمل کرده است. استفاده از نیروی نظامی، به‌عنوان اولین گزینه راهبردی آمریکا در برخورد با محیط پیرامونی محسوب نمی‌شود. باراک اوباما بر سازوکارهای همکاری دیپلماتیک و متقاعدسازی رهبران کشورهای جهان عرب برای اجتناب از درگیری نظامی با کشوری همانند ایران تأکید داشته است.

میراث اوباما بر فرآیندهای امنیت‌سازی کم‌هزینه قرار داشته است. سیاست امنیتی و راهبردی اوباما مبتنی بر نشانه‌هایی از «موازنه قدرت» بین بازیگران بوده است. همکاری و رقابت بازیگران در محیط منطقه‌ای براساس شکل‌بندی‌های مختلفی حاصل می‌شود. مدیریت بحران را می‌توان بخشی از میراث دوران اوباما دانست، در حالی که دونالد ترامپ تلاش می‌کند تا از سازوکارهای

«بحران‌سازی فراگیر» در منطقه‌ای پرتنش و آشوب‌ساز استفاده کند. روندی که به گونه اجتناب‌ناپذیر شکل جدیدی از تهدیدات را به وجود می‌آورد (Rose, 2018: 4).

باراک اوباما به این موضوع اشاره داشته است که ابزار نظامی، یک انتخاب ضروری و گزینشی برای سیاست خارجی، امنیت منطقه‌ای و ضرورت‌های راهبردی ایالات متحده خواهد بود. در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، خاورمیانه اهمیت بیشتری برای سیاست خارجی و ضرورت‌های راهبردی آمریکا پیدا کرد. نگرش آمریکا مبتنی بر سازوکارهایی است که بتواند بین سیاست ایالات متحده، کشورهای جهان عرب و رژیم صهیونیستی نشانه‌هایی از موازنه ایجاد نماید (Patrik, 2017: 63).

موضوع فلسطین یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای جهان اسلام محسوب می‌شود. کشورهای همانند ایران، ترکیه، عربستان و مصر دیدگاه‌های نسبتاً متفاوتی برای حل تضادهای سیاسی دولت فلسطینی دارند. به همین دلیل است که فلسطین در شرایط ابهام امنیتی قرار گرفت. زیرا هیچ یک از بازیگران اصلی نتوانستند سازوکارهای مناسب و مطلوب برای کنترل بحران‌های منطقه‌ای را تبیین و طراحی نمایند. در چنین شرایطی بسیاری از نگاه‌ها به سوی ایالات متحده بود که جهان عرب چگونه می‌تواند مشروعیت خود را از طریق مقابله با رژیم صهیونیستی و حمایت از دولت خودگردان فلسطین ارتقا دهد. باراک اوباما نسبت به انگاره ذهنی فلسطینی‌ها واقف بود و تمایلی برای بهره‌گیری از دیپلماسی اجبار علیه کشورهای اصلی جهان عرب نشان نمی‌داد.

۵. انگاره معامله قرن در قالب مجموعه امنیتی خاورمیانه

انگاره معامله قرن را می‌توان براساس رهیافت مجموعه امنیتی خاورمیانه تبیین نمود. فرآیندها و سازوکارهای مربوط به حفظ امنیت یکی به منزله حفظ امنیت سایرین بوده و تهدید امنیت یک عضو به مثابه تهدید امنیت سایر اعضا تلقی می‌شود. در چنین نگرشی، امنیت رژیم صهیونیستی صرفاً از طریق هویت‌یابی و معنایابی دولت فلسطینی حاصل خواهد شد، در غیر این صورت زمینه برای شکل‌گیری تضادهای منطقه‌ای فراگیر و گسترش رادیکالیسم در آینده اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در نگرش برخی از تحلیلگران امریکایی و دولت‌های اروپایی اگر مجموعه امنیتی ایجاد شود، رژیم صهیونیستی به امنیت بیشتری نائل می‌گردد.

در «مجموعه امنیت منطقه‌ای» باری بوزان، این موضوع مطرح می‌شود؛ اگر تعدادی از کشورهای که در یک حوزه جغرافیایی مشخص و مرتبط پیرامون هم قرار دارند، با یکدیگر همکاری نمایند، همکاری بازیگران نیازمند درک نسبتاً یکسانی از مقوله امنیتی است. مجموعه امنیتی در «نگرش

بوزان» به مفهوم آن است که می‌توان شرایط لازم برای کم‌اثرسازی تهدیدات از طریق گسترش همکاری‌های منطقه‌ای را فراهم آورد. ملزومات مجموعه امنیت منطقه‌ای در سطوح پایین تا سطوح بالای همبستگی، به قدرت اعضای مجموعه ارتباط دارد. طرح معامله قرن در نگرش مجموعه امنیتی بوزان صرفاً در سطح منطقه‌ای یا در سطح فراتر از آن تاثیرگذار خواهد بود.

تاثیرگذاری عوامل شکل‌گیری امنیت منطقه‌ای و ساختاری آن بسته به عوامل فرهنگی، قومی و مذهبی این واحد در شکل‌گیری همکاری‌ها و همگرایی میان برخی از دول از عوامل اثربخش می‌باشد. اگر عامل اصلی اقتصادی را مد نظر قرار دهیم این عامل یکی از ابعاد مهم سطح تحلیل امنیت منطقه‌ای است. در پایان نباید تصور کرد که عوامل فوق‌الذکر دارای ساختاری ثابت و ایستا می‌باشند بلکه الگوهای دوستی، دشمنی و توزیع قدرت بین دول اصلی استوار است که با تغییر هر کدام از آنها تعریف مجموعه‌های امنیتی ضروری به نظر می‌رسد (دانشفر، ۱۳۹۳: ۶۳).

۱-۵. ادراک کشورهای اروپایی در مورد معامله قرن

اگرچه کشورهای اروپایی تلاش دارند تا موضوع بحران فلسطین و رژیم صهیونیستی را در قالب مجموعه امنیت منطقه‌ای تنظیم و طراحی نمایند، اما نتایج در صدد است تا «مفهوم بازدارندگی» را به روابط اجتماعی و تضادهای منطقه‌ای فلسطینی و رژیم صهیونیستی تسری بخشد. در تئوری بازدارندگی باید به اهمیت ارتباطات نیز توجه و تاکید کرد و تاکتیک‌های مؤثر و نوع سیاست خاص در برابر دیگر دول بسیار حائز اهمیت می‌باشد. نظریه پردازان راهبردی امریکا و اروپا بر این اعتقاد می‌باشند که ناپختگی سیاسی و عدم درایت سیاسی می‌تواند هر کشور قدرتمندی را در جهان به لبه پرتگاه برده هر چند از قدرت بازدارندگی خاص برخوردار باشد.

نشانه‌های چنین ادراکی را می‌توان در انتقاد فرانسه از مواضع رژیم صهیونیستی در زمان جنگ غزه و همچنین رویکرد انتقادی باراک اوباما در ارتباط با سخنان نتانیاهو در سازمان ملل دانست. آنان بر این اعتقادند که امنیت‌سازی منطقه‌ای در فضای گسترش رادیکالیسم در خاورمیانه مخاطرات زیادی را برای کشورهای منطقه‌ای، اروپا و ایالات متحده بوجود می‌آورد. بنابراین شناسایی دولت فلسطینی را می‌توان به عنوان نمادی برای انعطاف‌پذیری ساختاری و ارتقای سطح آن در تحقق یک مشارکت فراگیر در جهت تحقق امنیت منطقه‌ای برای جلوگیری از افزایش ظرفیت تلافی‌جویی کشورهای درگیر بحران دانست (Elgindy, 2018: 43).

کشورهای صنعتی غرب موضوع مربوط به امنیت اجتماعی را در دستور کار قرار داده‌اند. چنین رویکردی اولین بار در قالب مکتب کینهاک ارائه شد، بنابراین طبیعی است که آثار چنین نگرشی

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن ۲۱

را در ذهن تصمیم‌گیران و زمامداران راهبردی سوئد برای شناسایی دولت فلسطینی در قالب «مجموعه امنیت منطقه‌ای» بوجود آورد. در دهه ۶۰ در آثار افرادی چون «ویلیام تامس» و «گراید» مشاهده شد در تعریف این واژه چنین عنوان نموده‌اند مجموعه امنیتی متشکل از دولت‌هایی است که حفظ امنیت هر یک در گرو حفظ امنیت دیگری و تهدید امنیت یک عضو به منزله تهدید امنیت سایر اعضا تلقی می‌شود. در این نگرش، دولت فلسطینی و رژیم صهیونیستی می‌توانند زمینه‌های شکل‌گیری مجموعه امنیتی را بوجود آورند.

اگرچه جهان غرب بر ضرورت تفکر راهبردی حمایت از رژیم صهیونیستی تاکید دارند، اما آنان ترجیح می‌دهند از سازوکارهای امنیت همیارانه در قالب مجموعه امنیتی به جای سازوکارهای امنیت رئالیستی معطوف به بازدارندگی استفاده نمایند. در این فرایند، نگرش بنیادین امریکا و کشورهای جهان غرب نسبت به موجودیت و امنیت رژیم صهیونیستی هیچ‌گونه تغییری پیدا نکرده است. در حالیکه آنان از سازوکارهای کنش همکاری‌جویانه در راستای نزدیک‌سازی هنجارهای امنیتی بهره می‌گیرند (Ackerman, 2012: 98).

در نگرش کارگزاران سیاست خارجی انگلستان و سوئد که از رهیافت‌های مجموعه امنیتی مورد نظر مکتب کپنهاک و مکتب انگلیسی بهره می‌گیرند، مهم‌ترین عامل شکل‌گیری همگرایی، وجود توافق عمومی و اجماع واحدها می‌باشد. همگرایی محصول دینامیسم منطقه‌ای و پویای و رابطه کشورها با یکدیگر است که می‌توان نظریه‌های اقتصادی را در وهله اول مد نظر قرار داد و بر پایه آن همگرایی را در ابعاد تجربی و علمی در سطوح مختلف درک نمود. والش در مطالعات خود به این نتیجه رسید که سیاست‌های تهاجمی و الگوهای یکجانبه نمی‌تواند منجر به نظم جهانی سازنده در نظام ژئوپلیتیکی گردد (Walsh, 1944: 28).

در نگرش کشورهای همانند سوئد و بلژیک، هرگونه بی‌توجهی گروه‌های راست‌گرای سیاست خارجی و امنیتی رژیم صهیونیستی همانند نتانیا‌هو به ضرورت‌های امنیت اجتماعی و مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد مشکلاتی را در خاورمیانه ایجاد می‌کند. عدم توجه چنین افرادی به مفاد «کنفرانس مادرید» و «توافقنامه اسلو ۱ و اسلو ۲»، منطقه خاورمیانه را دچار بی‌ثباتی و بحران امنیتی فزاینده نموده است که نشانه‌های آن را می‌توان در جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶، جنگ ۲۲ روزه ۲۰۰۸ و جنگ ۵۱ روزه ۲۰۱۴ مشاهده نمود.

هریک از این جنگ‌ها با نشانه‌هایی از تصاعد بحران روبرو بوده است. در جنگ جولای و آگوست ۲۰۱۴، میزان آسیب‌های نظامی رژیم صهیونیستی افزایش بیشتری پیدا کرده و این امر نشان می‌دهد که تداوم بحران منجر به تسری جنگ‌های فلسطین و رژیم صهیونیستی به نبردهای منطقه‌ای

در خاورمیانه خواهد شد. لذا برای گذار از چنین محیطی، کشورهای مهم منطقه خاورمیانه با توجه به تکثرگرایی و نوع حکومت و سیاسی بودن آن و در جهت رسیدن به امنیت پایدار منطقه‌ای می‌بایست تضادهای ادراکی را کاهش داده و شاخص‌های تئوری امنیت همیارانه و مجموعه امنیتی را مورد توجه قرار دهند. ضرورت‌های نظم لیبرالی ایجاب می‌کند که اعتراف‌سازی و پیمان‌های راهبردی براساس منافع چندجانبه و هزینه‌های محدودتری تنظیم شود (Rose, 2019: 6).

۲-۵. ادراک کشورهای خاورمیانه در مورد معامله قرن

کشورهای خاورمیانه دارای رویکرد نسبتاً متفاوتی در ارتباط با معامله قرن می‌باشند. ایران مخالفت خود را با هرگونه تغییر ژئوپلیتیکی منطقه اعلام داشته است. در نگرش رهبران انقلاب اسلامی ایران، سرنوشت فلسطین از طریق نظرسنجی شهروندان ساکن در مناطق اشغالی و حوزه اصلی جغرافیای سرزمینی حاصل خواهد شد. کشورهای جهان عرب در دوران مختلف تاریخی از قالب‌های ادراکی و تحلیلی کاملاً متفاوتی برای تبیین مسائل منطقه‌ای و حل تضادهای شکل‌گرفته استفاده کرده‌اند. سهراب سبحانی در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که نگرش ایران براساس نشانه‌هایی از کنش عملگرایانه و سازنده در فضای منطقه‌ای و حتی در ارتباط با سازوکارهای حل و فصل منازعات منطقه‌ای شکل گرفته است (Sobhani, 1990: 143).

در برخی از مقاطع زمانی، کشورهای جهان عرب تحت تأثیر ناسیونالیسم عرب از منازعه و رویارویی با رژیم صهیونیستی حمایت به عمل آورده‌اند. از زمان انقلاب ایران و نقش راهبردی ایران در حل منازعه خاورمیانه، کشورهای اصلی جهان عرب تمایل بیشتری به اتخاذ سازوکارهای دیپلماتیک و چندجانبه پیدا کرده‌اند. مذاکرات اسلو ۱، اسلو ۲ و مادرید از این جهت اهمیت داشت که می‌توانست زمینه شکل‌گیری دولت فلسطینی را به وجود آورد. اگرچه ایران از سازوکارهای مقاومت حمایت به عمل می‌آورد، اما واقعیت آن است که واقعه مقاومت را بخشی از الگوی نیل به تعادل امنیت منطقه‌ای می‌داند. رویکردی که دارای ماهیت عملگرایانه بوده و مقاومت را با عملگرایی پیوند می‌دهد (Tarzi, 2011: 19).

در حالی که الگوی رفتاری کارگزاران رژیم صهیونیستی در سال‌های ۲۰۱۹-۱۹۹۵ بیانگر این واقعیت است که احتمال پذیرش دولت فلسطینی از سوی رژیم صهیونیستی با دشواری‌های خاصی همراه خواهد بود. نتانیاهو در سازمان ملل کشورهای عربی را تهدید نمود که حل موضوع فلسطین صرفاً از طریق مذاکره با رژیم صهیونیستی حاصل خواهد شد. نتانیاهو و بسیاری از گروه‌های صهیونیستی، هیچگونه تمایلی به پذیرش هویت، دولت و مجموعه مستقل فلسطینی در کنار حوزه

سرزمینی خود ندارند.

برای سازماندهی معامله قرن لازم است تا کشورهای اردن، سوریه، مصر و عربستان مشارکت مستقیم داشته باشند. هر یک از واحدهای یاد شده، می‌بایست جابه‌جایی در حوزه سرزمینی خود را مورد پذیرش قرار داده تا از این طریق امکان تغییرات جغرافیایی به وجود آید. تغییر در شکل‌بندی‌های سرزمینی کشورهای منطقه می‌تواند تأثیر خود را بر الگوهای مقاومت و رویارویی به جا گذارد. از آنجایی که تاکنون مذاکرات، نتایج مشخصی نداشته و روند اجرای آن به سال ۲۰۲۰ موکول شده است، بنابراین می‌توان نشانه‌هایی از مقاومت کشورهای خاورمیانه در ارتباط با معامله قرن را مشاهده نمود.

نتیجه‌گیری

نظریه معامله قرن را می‌توان در تداوم رویکردی دانست که مبتنی بر ابتکار شکل‌گیری دولت فلسطینی به موازات رژیم صهیونیستی بوده است. روند تاریخی نشان می‌دهد که هیچگاه رهبران رژیم صهیونیستی تمایلی به پذیرش سیاست دو دولت نشان نداده‌اند. آنان بر ضرورت استقرار گروه‌های فلسطینی در منطقه‌ای تأکید دارند که از طریق سازوکارهای اقتصادی به زندگی عادی و شرایط بدون محاصمه نائل شوند. تحقق این امر نیازمند مشارکت اقتصادی کشورهای جهان عرب و واحدهای اروپایی خواهد بود.

نادیده گرفتن حقوق سیاسی فلسطینی‌ها همانند دولت مستقل فلسطینی از سوی رژیم صهیونیستی در دو دهه گذشته، چالش‌هایی را برای آینده سیاسی و امنیتی منطقه ایجاد خواهد کرد. ترامپ تلاش دارد تا از طریق مشارکت متحدین امنیتی خود در محیط منطقه‌ای، زمینه عادی‌سازی روابط کشورهای جهان عرب و رژیم صهیونیستی به وجود آید. طبیعی است که چنین فرآیندی بدون انعطاف رژیم صهیونیستی برای به رسمیت شناختن دولت فلسطینی و فرآیندهای مقاومت حاصل نخواهد شد.

بخش قابل توجهی از روندهای معطوف به معامله قرن مبتنی بر مذاکرات بدون نتیجه بوده که در نهایت منجر به فرسایش بیشتر گروه‌های فلسطینی و دولت‌های عرب خواهد شد. در چنین شرایطی، طبیعی به نظر می‌رسد که گروه‌های مقاومت از گزینه متفاوتی در برابر طرح معامله قرن استفاده نمایند. بدینصورت کشورهای جهان عرب احساس می‌کنند که موقعیت آنان در روند مذاکرات مربوط به امنیت منطقه‌ای به گونه تدریجی افول پیدا کرده و در نتیجه قادر نخواهند بود تا نیازهای هویتی و راهبردی جهان عرب و گروه‌های فلسطینی را پاسخ گویند.

تضادهای سیاسی و امنیتی کشورهای اسلامی به ویژه الگوی رفتاری کشورهای عربستان، مصر، اردن و امارات عربی متحده با ایران، نتیجه مطلوبی برای جهان عرب ایجاد نخواهد کرد. از آنجایی که رویکرد رژیم صهیونیستی ماهیت قدرت محور دارد، بنابراین از سازوکارهایی استفاده می کند که معادله هویت، بقا و امنیت دولت و گروه های فلسطینی در منطقه را با چالش بیشتری همراه سازد. اگرچه فشارهای سیاسی و راهبردی دونالد ترامپ ادامه یافته، اما روند مذاکرات هنوز مطلوبی برای کشورهای منطقه ای جهت دستیابی به نتایج مؤثر راهبردی را فراهم نکرده است.

هم اکنون بسیاری از دولت های اسلامی و گروه های فلسطینی احساس می کنند که آنان در روند مذاکرات معامله قرن در فضای فرسایش و افول مرحله ای مطالبات قرار گرفته اند. طبعاً چنین فرآیندی نمی تواند در طولانی مدت منجر به اقدامات واکنشی از سوی گروه های هویتی نشود. جهان عرب رویکردهای بنیادین خود را برای آرمان دولت فلسطینی حفظ کرده است. بنابراین طبیعی به نظر می رسد که نادیده گرفتن آرمان هویتی گروه های اجتماعی، چالش های امنیتی بیشتری را در منطقه ایجاد خواهد کرد.

بسیاری از کشورهای اروپایی نیز مخالفت خود را با روندهای تجدیدنظرطلبانه نسبت به دولت فلسطینی ابراز داشته اند. آنان بر این اعتقادند که اگر فلسطین نتواند حقوق سیاسی و راهبردی خود را به دست آورد، در آن شرایط امکان ظهور چالش های امنیتی بیشتر در منطقه وجود خواهد داشت. کشورهای اروپایی بر ضرورت نهادگرایی اقتصادی و اجتماعی تاکید دارند. نهادگرایی می تواند زمینه ادغام بازیگران را در راستای تأمین اهداف مشترک فراهم سازد.

کشورهای اروپایی براساس رهیافت کارکردگرایی به این موضوع اشاره دارند که هرگونه همکاری کشورها براساس ضرورت های اجتماعی، اقتصادی و ساختاری انجام می گیرد. چنین رویکردی به مفهوم آن است که بهره گیری از سازوکارهای مربوط به تهدید نظامی و امنیتی نمی تواند در طولانی مدت زمینه های پذیرش الگوهایی را به وجود آورد که با قالب های هویتی، تاریخی و آرمانی بازیگران هماهنگی چندانی ندارد. کشورهای اروپایی طرح دولت فلسطینی را مطلوب ترین گزینه برای ثبات منطقه ای و امنیت متقابل می دانند. الگویی که در سال های بعد از جنگ سرد، براساس «معادله صلح و امنیت در برابر زمین» شکل گرفت و هیچگاه نتیجه عملی در روند مذاکرات دیپلماتیک به جا نگذاشت.

منابع

۱. فارسی

- احمدی، عباس، بدیعی، مرجان و حیدری، طهمورث، (۱۳۹۶)، «تبیین نظری تغییر ماهیت مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال سیزدهم، پاییز، شماره سوم.
- احمدی فشارکی، حسنعلی و گودرزی، طاهره، (۱۳۹۳)، «پیامدهای جنگ غزه بر رفتار سیاسی فلسطینی‌های ساکن اراضی اشغالی»، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، تابستان، شماره ۲۵.
- پاپیر، کالینزف (۱۳۸۷)، *قدرت پنهان در آمریکا*، ترجمه علیرضا عبادتی، تهران: انتشارات روایت فتح.
- حسین‌زاده، اسماعیل، (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا*، ترجمه: پرویز امیدوار، تهران: نشر نی.
- دانشفر، بهزاد، (۱۳۹۳)، «فلسطین و هویت انقلاب‌های عربی از منظر نظریه فرهنگ سیاسی»، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، تابستان، شماره ۲۵.
- رنشون، استانیلی، (۱۳۹۳)، *امنیت ملی دولت اوپاما*، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران، نشر میزان.
- لویتسکی، استیون و زیبلات، دانیل، (۱۳۹۷)، *دموکراسی‌ها چگونه می‌میرند*، ترجمه سیامک دل‌آرا و اعظم ورشوچی‌فرد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

۲. انگلیسی

- Abu Mustafa, Ibrahim, (2018), "Israel's Costly Neglect", *Foreign Affairs*, May, No. 3.
- Daalder, Ivo and James M. Lindsay, (2018), "The Committee to Save the World Order; America's Allies Must Step Up as America Steps Down", *Foreign Affairs*, November and December, Vol. 97, No. 6.
- Dalby, S, (2010), "Decontextualizing Violence, Power and Nature: The Next Twenty Years of Critical Geopolitics?", *Political Geography*, Vol. 29, No 5.
- Deudney, Daniel and John Ikenberry, (2018), "Liberal World and the Resilient Order", *Foreign Affairs*, July-August, Vol. 97, No. 4.
- Elgindy, Khaled, (2018), "Israel's Costly Neglect; The political Perils of ignoring Gaza and East Jerusalem", *Foreign Affairs*, May, No. 3.
- Haass, Richard, (2019), "How a World Order Ends and What Comes in Its Wake", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.
- Karlin, Mara and Tamara Cafman Wittes, (2019), "America's Middle East Purgatory the Case for Doing Less", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.
- Kotkin, Stephen, (2018), "Realist World; The players change, but the Game Remains", *Foreign Affairs*, July-August, Vol. 97, No. 4.
- Krepinevich Jr, Andrew F, (2019), "The Eroding Balance of Terror The Decline of Deterrence", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.
- Nia, M. M, (2011), A Holistic Constructivist Approach to Iran's Foreign Policy, *International Journal of Business and Social Science*, Vol. 2, No. 4.
- Patrik, Stewart M, (2017), "Trump and World Order; The Return of Self-help",

- Foreign affairs*, March / April, Vol. 96, No. 2.
- Pompeo, Michael R, (2018), "Confronting Iran; The Trump Administration's Strategy", *Foreign Affairs*, November and December, Vol. 97, No. 6.
- Ramazani, R. K, (1986), *Revolutionary Iran, Challenge and Response in the Middle East*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Rose, Gideon, (2018), "Which World are we Living in?", *Foreign Affairs*, July-August, Vol. 97, No. 4.
- Rose, Gideon, (2019), "The United States and the Liberal Order", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.
- Shapira, S., and Diker, D, (2007), *Iran's "Second" Islamic Revolution: Its Challenge to the West*, Jerusalem Centre for Public Affairs.
- Sobhani, Sohrab, (1990), *The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian relation (1948-1988)*, New York: Praeger.
- Tarzi, A. (Ed.), (2011), *Iranian Puzzle Piece: Understanding Iran in the Global Context*, DIANE Publishing.
- Walt, Stephen, (2019), "If Nobody Knows Your Iran Policy, Does it Even Exist?" *Foreign Policy*, May, No. 6.
- Walsh, Edmond, (1944), *Geopolitics and International Morals*, New York: Macmillan.